

صدای گم‌شده

بی‌شک چنین که خواب ز چشمم پریده است
پروانه‌ای دوباره مرا خواب دیده است
شاید دوباره شیطنت بره‌ای سفید
بر روی خواب تند علف‌ها دویده است
ای خاطرات خانه‌به‌دوش از شما کسی
آیا صدای گم‌شده‌ام را ندیده است
مادر بیا دوباره به گهواره‌ام ببر
آنجا که شوق کودکی‌ام آرمیده است
مادر بیا دوباره به گهواره‌ام ببر
آنجا که لای لای تو شور آفریده است
آنجا در آن بهشت که روزی هزار بار
خورشید چشم‌های تو بر من دمیده است
مادر ببین که شعله‌ی آن خاطرات سبز
شعر مرا دوباره به آتش کشیده است
آن عقرب سیاه که عین هراس بود
چندی‌ست زیر جامه‌ی خوابم خزیده است
گوساله‌ای حریص از آن سال‌های دور
روزی دو برگ از عاطفه‌ام را جویده است
مادر تو را به جان خودت چاره‌ای بجو

دفترچہام به صفحہی پایان رسیدہ است
مادر بر اشک اشک غزل...، آہ! نہ، نشد!
بر حرف حرف این غزل اشکی چکیدہ است
راہی نمی برد به دلم شعر مدتی ست
رنگ از رخ تمام قلمها پریدہ است
شعر زبان بریدہ در این واژههای گنگ
هم رنگ وحشت رمہهای رمیدہ است
مادر بیا دوبارہ به گہوارہام ببر
مادر بیا کہ خواب ز چشمم پریدہ است